



- روزنامه فرهنگی- اجتماعی- اطلاع رسانی- صاحب امتیاز:
- سید میثم موسوی مهر
- مدیر مسئول:
- دفتر مرکزی:
- نشانی: خیابان کوهسنگی
- آدرس: ۱۵
- شماره پستی: ۵۱-۳۷۲ ۸۸۸۸
- شماره تلفن: ۵۱-۳۸۴۹۰۳۸۴
- شماره پیکام: ۳۰۰۰۷۷۸۹

SHAHRRANNEWS.IR

۴شنبه

Mashhadchehreh.ir

Photoshahr.ir

سایت شهر آرا نیوز را با اسکن این کد دنبال کنید

مشتاق نامه اخلاق حرفه‌ای

دمای هوای مشهد

۳۴٪

۱۸°↑ ۲۸°↓

۲۱ صبح

۲۷ ظهر

۲۶ عصر

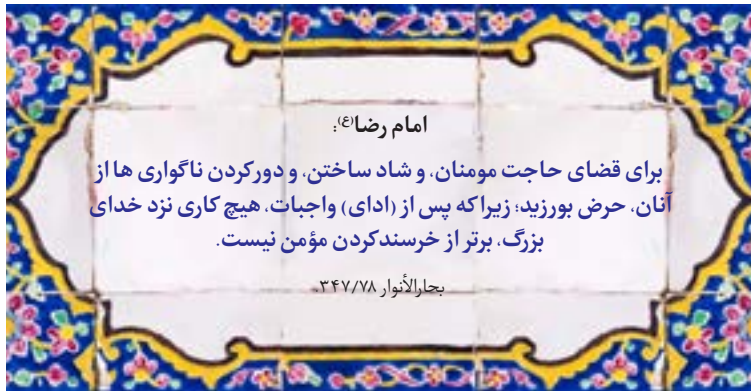
۲۳ شب

اوقات شرعی مشهد

اذان ظهر ۱۱:۳۰:۰۹ نیمه شب شرعی ۲۲:۳۶:۵۵

غروب آفتاب ۱۸:۴۶:۱۰ اذان صبح فردا ۰۲:۲۷:۱۶

اذان مغرب ۱۹:۰۷:۲۱ طلوع آفتاب فردا ۰۴:۱۳:۵۸



اثری از جنت کاستانا هنرمند اندونزیایی، که برای حمایت از مردم مظلوم فلسطین طراحی کرده است.

مرثیه ای برای رفح

- چشم های مضطرب
- از سراسر جهان
- با تمام بهت دوخته
- سوی مردم رفح
- نیز خیمه های سوخته
- این جنازه ها جنازه نیستند
- این جنازه های سوخته گدازه اند
- داغ های بی شمار تا همیشه تازه اند بمب ها
- در تمام شب تنوره می کشند
- مثل نفرتی مذاب
- تاز یانه های وحشت و عذاب
- خیمه های غزه را
- در دهان کوره می کشند لیک
- خشم کور شان
- کاستی پذیر نیست
- گریه کن رفح!
- گریه کن که هیچ واقعیتی
- مثل فقه های کودکان تو
- راستی پذیر نیست!

محمدرضا ترکی

اول شخص

عالمی از تبار عرفان

یادی از دکتر احمدعلی رجایی بخارایی، نایب التولیه اسبق آستان قدس رضوی که در حرم مطهر به خاک سپرده شده است



تدریس متون فارسی رازنده یاد استاد محمدامین ادیب طوسی به عهده داشت. استاد انسانی بودآزاده و انسان دوست، با ذوق و باگذشت، از این رو در میان دانشجویان، محبوبیتی عظیم داشت. ناگهان خبر رسید که استاد بیمار شده و برای معالجه عازم خارج است.

همه دانشجویان دل گیر و غمگین شدند. هم از بیماری استاد محبوب خود و هم از نگرانی سرنوشت درس متون که زمان حساس و سرنوشت سازی بود. باندک فاصله ای آگاهی یافتند که استاد دیگری به جای او خواهد آمد.

روز و ساعت درس فرا رسید. همه با انتظار و بی صبری در کلاس حاضر شدند. درست سر ساعت مردی وارد کلاس شد موقر و اتوکشیده. کیف به دست و عینک در چشم و لیخنه بر لب، با اندامی متناسب نه چاق و نه لاغر و قامتی استوار و چهره ای شاداب همگی بلند شدند. استاد پشت تریبون قرار گرفت. نخست دانشجویان را از زیر عینک دوربین خود گذراند. بعد به احوال پرسشی پرداخت. سپس پرسید: متونتان با کدام استاد بود؟ گفتند: با استاد ادیب طوسی. از شنیدن نام استاد خوشحال شد و گفت: من نیز مانند شما افتخار شاگردی استاد را داشته و دارم. همه خوشحال شدند. باز پرسید: استاد از چه متونی تدریس می فرمود؟ یکی از دانشجویان، جزوه استاد را با شتاب و اشتیاق از کیف درآورد و تقدیم او کرد. همگی گمان بردیم که او جزوه استاد ادیب طوسی را خواهد پذیرفت.

جزوه را توفیقی کرد و گفت: بسیار خوب قلم و کاغذ بردارید و بنویسید. همه قلم و کاغذ آماده کردند. اما نمی دانستند که چه باید بنویسند. بلافاصله استاد گفت: از کتاب هایی که باید بخوانیم فعلا این ها را یادداشت کنید: تاریخ بیهقی، اسرار التوحید، مرزبان نامه، دیوان خاقانی، دیوان حافظ، دیوان ناصر خسرو، دفتر اول شاهنامه، دفتر اول مشنوی و...! و هر یک باید یک کار تحقیقی هم ارائه بدهید و تکلیف آن را در جلسات بعدی معین خواهیم کرد. اسامی کتاب ها را همگی یادداشت کردند. ولی چه یادداشت کردند!

دانشجویان غرق ناراحتی و شگفتی و خشم شده بودند! سال آخر تحصیل! گرفتاری اهل و عیال و احساس تکلیف مالاطلاق!

پس از راهنمایی های کلی پرسید در کلاس شاعر داریم؟ گفتند: آری، چندین نفر هستند. خوشحال شد و باز گفت: بسیار خوب و اضافه کرد که بعد از این، از دو ساعت وقت کلاس یک ساعت و نیم درس می خوانیم و نیم ساعت شعر.

روز دوشنبه هر هفته، ساعت ۲ بی هیچ تأخیری در سر کلاس حاضر می شد و لحظه ای از وقت کلاس را بیهوده نمی گذراند. سه چهارم اول وقت را به درس و رسیدگی به تکالیف تحقیقی سپری می کرد و یک چهارم آخر به مشاعره و شعرخوانی اختصاص داشت. غزل یا قصیده ای از گویندگان بزرگ مطرح می کرد و از همه می خواست که استقبالش کنند. گاهی خود نیز شرکت می کرد. اشعار را به دقت گوش می داد و اشکالات را بی تعارف و گذشت یادآور می شد.

در همان جلسه متوجه شدند که نام او احمدعلی



یک کتاب و ۱۰۰ قصه

«یک قمقمه دریا» به قلم محمد هادی زاهدی به قیمت ۶۰ هزار تومان در سال ۱۴۰۲ توسط انتشارات به نشر روانه بازار کتاب شده و تا کنون شش بار تجدید چاپ شده است. این کتاب حاوی صد قصه و نکته از زندگی امام رضا(ع) است که مفاهیمی چون ولایت و



هرکسی که کم شده را اینجا پیدا می کنند. نشانی کم گشته ها را از اینجا می پرسند. مقصد اگر درست باشد، انتهایش همینجاست. راه ها از آسمان هم، به اینجا می رسند. کسی کم نمی شود، کسی را اینجا کم نمی کنند. نگاه که وصل باشد، دل جایش امن است. جایی از اینجا امن تر پیدا نمی شود. اینجا همه منتظر آمدند، کسی که برای رفتن منتظر نمی ماند.

- نینه جان در خروجی اونچیه ... شما از آقا خداحافظی گُتن تا پرم جا ماشینا ...

اسم خداحافظی که می آید، همه ها آهسته به سکوت تعظیم می کنند. انگار هیچ صدایی نمی آید، صحن در اوج شلوغی اش در چشمان او، به یک باره خلوت می شود. هیچ نمی شنود. هیچ کس را نمی بیند. بغض بسته، با کلید این خلوت باز می شود. وقت رفتن که می رسد، قرار هم بی قراری می کند. اشک ها و واژه ها با هم ظهور می کنند. چشم ها تار می شوند و ستاره ها می نوازند. نگاه به واژه ها گلاب می زند، سر راهشان را آب و جارو می کند. حاجت بیان می شود و درد به درمان می رسد. دل آرام می گیرد و سینه سبک می شود. آه از نگاه کنده می شود و به زبان می رسد. دست بر سینه می ماند و دل در حرم ماندگاری می شود. زمان ایستاده است، زمین ایستاده است، آسمان نگاه می کند. قرار نیست حاجتی طلب نشود، رسم بر این نیست حرفی نگفته بماند.

- چی عجب نینه جان! چی عجب آمَن! به خودتان اگه بود دِلتا نِمِخواص بی پی بیرونا ...

عکس: مجتبی ناطقی



قاب طلا

اینجا برای پیدا شدن است



حرف نمی زند، نگاه می کند. چند قدم می رود، می ایستد، برمی گردد، نگاه می کند. دستش بر سینه مانده است و دلش در هوای حرم. شوق ماندن دارد و میلی برای رفتنش نیست. کجا برود، چگونه دل پیکند؟ حاجت دارد، حرف دارد، غصه دارد، درد دارد، پس این واژه ها کجایند که از گلو نمی شکفتند؟ اگر قرار به گفتن است که جایش همینجاست. این بغض بسته پس چرا باز نمی شود؟ کلید تمام قفل ها که در اینجا است. این توشه اشک ها کجاست؟ قرار بود همین جا هدیه شان کند. دلش خلوت می خواهد. میان این همه ها که صدا به صدا نمی رسد. می ایستد، نگاه می کند.

- بی پی بزم نینه جان ... بی پی بزم دگه. همه رفتن. دیر مره ها ...

اینجا همانجاست که زمان هم می ایستد و نگاه می کند. دیر نمی شود. زمان اگر زمان باشد، اینجا هیچ وقت دیر نمی شود. بگذارد همه بروند. شاید خلوت شود. کلید بغض بسته، خلوت است. واژه در میان سکوت می شکفت. اشک روی گلبرگ واژه ها ظهور می کند. بگذار همه بروند. حاجت روایی که به رفتن نیست، ایستادن می خواهد. طلب کردن لازم است. هیچ وقت این قدر نزدیک نبوده است. چند قدم می رود، دوباره می ایستد، برمی گردد، نگاه می کند.

- کم بزم نینه جان ... کیما مَکُتن. بی پی بزم ... منتظر ماین ...

اینجا برای پیدا شدن است، کسی کم نمی شود.